

دفتر انشاء

تہہ کنندہ: سید محمد شوح

تاریخ تولد: ۱۳۵۸ محل تولد: تهران

معلم پرورش: آقا کی امیریان

دفتر پرورش:

«صبح امید»

موضوع: پائتیر و توفیق کنید!

تاریخ: ۵/۷/۱۳۷۲

تاسمان باغ زیناها و دلپزیرهایش می بود و درخت خوش به فصلی در گیتی دهد فصلی که

در آن صبح خنک و بوی دیرگهی گیرد بر گلهای سبز و قهوه ای بر روی شاخه های سبز و قهوه ای درختی آن

و بافتش باد های موزان این فصل از درخت جدا گشته و صغری را آغاز می کنند صغری که

ظاهراً با برگ و نابود برگ همراه است اما زمینه ای برای رسیدن مواد مختلف درخت در گیتی است

گیاگان درخت می باشد بر شاخه های درختان و درختان گلها و میوه ها را می بینیم و میوه ها

و میوه ها در زندگی است و یاد آور آنکه صغری همان بادهای خوش است و از این برای خانه برای

باقی و جلوه ای رحمت است و همانطور که با کسب درختان و گلها میوه ها را

به دست می آورند و از طبیعت نیز رستگاری می کنند و درختان و میوه ها را از اعجاز

می بینیم و میوه ها را می بینیم و میوه ها را می بینیم و میوه ها را می بینیم و میوه ها را می بینیم

و میوه ها را می بینیم و میوه ها را می بینیم و میوه ها را می بینیم و میوه ها را می بینیم

به رنگهای گوناگون و میوه ها را می بینیم و میوه ها را می بینیم و میوه ها را می بینیم

باینز یادآور خطات بزرگ و فراهم کردن نوشته در زمان بزرگ و آراشی امده است.

تاریخ: ۱۳۷۱/۱/۱۳

باینز یادآور خطات بزرگ و فراهم کردن نوشته در زمان بزرگ و آراشی امده است.

همانطور که حیوانات و پرندگان در این فصل به جمع آمدی و ذخیره کردن غذا برای فصل سرما و

غشیدان اقدام می کنند و یا برای رسیدن به فصل زمستان و غشیدان می کنند و اسهال است

برای این فصل به جمع آمدی و ذخیره کردن غذا برای فصل سرما و غشیدان اقدام می کنند و اسهال است

در جامه های تراز و در جامه های آن ظاهر باشد و رنگهای برای مقابله ندارند به سبزی می خورد

مهاجرت کنند پس بیایند ای باران به تغییرات طبیعت نظری سطحی نداشته باشند

چشمها و گوشها و زبان باز کرده و با ذهنی که ده و فکری عمیق بر اطراف میگردیم که میبینیم

هزار تا نکته و چند برای ما است و بیشتر از آن دانش تجربه های عالی

از زندگی و عمل به آگاهی باشد

به امید آنکه این فصل که گشتا شش ماهی باشد
برای همه شما عزیزان و دوستانتان آفرین باشد

لله تعالی
مهر

پیرزنی نحس در خرابی سبزه‌های زرد چمن سرخ بلبل بر روی خوش گنبد درنگ و درو رفته رفته
در حال نولیدن چای بود، ناگهان چشمش به قوریایی ای کوچک در کنه کنار خرابه افتاد از شدت ترس
از جا برخاست و به عقب پرید در آن حال رنگ برپا صورت آن پیرزن بود، خواست همای
بنشیند و نرسد و گویا هر چه سعی کرد نتوانست به جلو برود، بالاخره چشمهایش را بست به خود تکیه
کرد و آرام، آرام به بوی درخت سرویش رفت در جای خود زیر درخت نشست و با خود گفت: زن به
این بوی از قوریای کج که اندام می ترسد آرام خم شد و نرسد را برداشت و به بوی آن قوریای کج را
اندام نشاند رفت، نرسد بر سر قوریای کج خورد، قوریای کج خورده حتی زده خود را به دیوار آکب افکند
و خود را از سر آن پنهان نحس غایت داد پیرزن بار دیگر آهش پیدا کرد و با خیال راحت
شروع خوردن چای نمود و به نرسد بر سرست و لذت های خیلی خیلی دور آن زحانی را یاد آورد که
کودکان خردسالش بر سر هم زنان به باز مشغول بودند و با بیز زبانی خود او را شادمان می کردند
به رگهای پنهان استه اس نگاه کرد و زبانی را یاد آورد که با رگهای لطیفش با بسبهای کودکان نازش را

می‌ست. ولی چه فایده؟ دیگر از آن خزندال (پیرین زبان) و آن جوان خوش و

خرم خبر نبود. فرزندانش، او را گدازشته بودند در فتنه بودند. او بیاد آورد وقتی ماله دختر جوان

او را از خانه اش بیرون می‌کرد و بابی شرمی تاییه زند و در فتنه و غم را آورد به بیرون

خانه پیر می‌کرد. در این لحظه قطرات آلوده ناله‌هاش را می‌گوش کرد و در غصه گوش

می‌فشارد. رستگار بخت نه است. می‌خواست خود را خلاص کند، گردنهای را که با خون

پس اندازش از دایره خانه خنجره بردار جیس بود آورد یعنی از آن دهن چایس

رغبت، چنانکه رنگ چایس عوض شد. بعد از چند لحظه حسد جان پیرزنی تنها در گوشه خوابا

زیر یک درخت تیره و باقی ماند. «عمری برای ای جوانان»

لتهای سال
تاریخ

موضوع: چرا این شب است؟

تاریخ: ۱۳۷۱/۷/۱۹

شب بود، تاریک، تاریک، خورشید غروب کرده، تقسیم گشتم، بدم گردش، لباس گرم پوشیدم و سوار بر دوچرخه
براه افتادم، همچنان می رفتم ناآرامی داشتم، در فکر بودم، در نظر انداختم، باید فردا به مدرسه می رفتم، وقتی
به خورم آمدم دیدم در وسط حیاط تاریک و ترسناک قرار دارم، یک لحظه شروع به لرزیدن کردم، نمی دانم
به خاطر ترس بود یا بر اثر سرما. صدای وحشتناک از اطراف به گوش می رسید، با ترس چراغ قوه ام را
برداشتیم و روشن کردم، همچنان آن را به اطراف می چرخاندم که ناگهان چشمم به شعری بود درخت
بغل دهم افتاد، جغد فریاد زنان از جا بلند شده و به پرواز درآمده، از شدت ترس نزدیک
بود قلب من می کشید، جسدی به عقیدتم در روی زمین افتاده و چراغ قوه ام از دستم افتاده و ناگهان چراغ
تاریکی شده. آرام دهم را بر روی زمین کشیدم تا چراغ قوه را پیدا کنم، در آن تاریکی صدای طول کشید
تا آن را یافتیم، وقتی آنرا روشن کردم با صدای وحشتناکی رو به دهم افتاده، ظاهر خسته و بی روحی بود و چهره من
چهره زده بود، از شدت ترس کم فانه بود و فریاد می دهم ولی جلوی خورم را گرفته، در دل: "کسمه ای"

گفتم دوباره پیش رفتم و شروع به پرتاب کردن سنگ به سمت دهم کردم، غمخوارم شده که فارغ شدن

آنکه بدین حمد کند رفت. دوچرخه‌ام را برداشتم و سعی کردم از جنگل خارج شوم، هرچه گشتم راه خروج را پیدا نکردم. همچنان می‌گشتم که ناگهان دوچرخه‌ام به چیزی گیر کرد و در دو به زمین افتادم و سر من محکم بر تنه تنوخند درختی خورد، بسیار کسیدم، پراخ توئه ام از یک زمین برداشتم و با حفظ ترسناک مواجه شدم، دیدم درختان بزرگ دهنه‌های حیوان در هم فرو رفته بودند که راه را بدوچرخه که هیچ برانسان نیز می‌رسید، پنهان می‌کرد و دوچرخه‌ام را به همان حال رها کردم، با خودم گفتم: «نجات خودم کمتر از دوچرخه است» و تمام زنان از بالای درختان به راه خود ادامه دادم، در راه بودم که صدای وحشتناکی را شنیدم، بلبی، صدای زوزه گریز بود، وقتی به اطراف نگاه کردم، نقطه‌های نورانی بسیاری را در اطرافم دیدم. از ترس به بالای درخت تنوخندی رفتم و روی یک شاخه نشستم. خیلی خسته شده بودم. از شدت ترس پاهایم سست، بهایم کبود و پله‌هایم گشاد شده بود، به پایت نگاه کردم، گریه‌ها دیدم، که در درخت و گاهی بودند تا از درخت بالا بیایند، بار دیگر گریه‌ها را دیدم و از آن گرفتار

موضوع: چرا یک شب؟!؟

تاریخ: ۱۳۷۱، ۷، ۱۹

به خواب نمرودستم، وقتی از خواب برخاستم تیردک بود به زمین بیافتم یک لحظه شاخه درخت

کمان عقی خور و ترک برداشتم و آرام، آرام داشتم از درخت جدا می گشت، شاخه

جدا شد و من به پاکی سقوط کردم و دیگر کار را تمام نده می دانستم که ...:

یکه بعد با افتادن از روی تخت خواب بیدار شدم و فهمیدم که در صدمه ام رسیده است.

تهدیه مهدی موسوی

به بیداری مادرم از خواب بیدار شدم به سرعت لباس پوشیدم و خود را آماده رفتن به مدرسه کردم.

مادرم، آنکه هنوز مادرم آماده نشده بود، همه او را عذر می گفتم که زودتر بیا بیدار نشد تا به مدرسه بروم.

آری، آن اولین بیدی بود که به مدرسه می رفتم، دست مادرم را گرفتم و به راه اعتمادم، در راه

من خیلی عجله می کردم، و حتی دست مادرم را می کشیدم تا به مدرسه برسم، و فکر می کردم که شاید

هم قهقش تا حالا آن همه بچه ها را در میان دیده بودم، از داخل حیاط گذر می کردم و به داخل می رفتم.

کلاسها ختم شد، در اوجان کردم تا به آن... با صحنه غیر باورناکای روزی شدم، تعداد زیادی

منه که پشت سر هم در کلاس قرار داشت و در جلوی آنهم یک میز که از همه بزرگتر بود

قرار داشت و در بدو من مشاهده قسمتی از دیوار به رنگ سیاه درآمده بود، با خود می گفتم که «این رنگ

چيست؟». در همین فکر بودم که ناگهان رنگی به بروی من افتاد احساس کردم، برگشتم

و مرد بلند قامتی را دیدم، او به من گفت: «پسر جان» به این تخته سیاه می گویند و روی آن

می نویسند و پس رستم را گرفت و به حیاط برد، چه جالب، همه بچه ها در حین رفتن منظم در

تاریخ: ۱۳۷۱/۷/۲۶

موضوع: این خاطره!

حیات ایستاده بودم، مانند نصف آسمانی که از بلورین شال صی دادند آن در
من به داخل یک از صفا بر وجه همان شخص به پشت بلند گو رفت و شروع به صحبت
کردن خود من هیچ چیزی از صحبتش نفهمیدم زیرا شش دانگ حواسم به اطراف مگرد
بود و همان چشم به توی خود را در گونه حیات افتاده بود و خوش بودم که کسی آن
بازی کنم و در لیم به طرش در همین هنگام یک از بچه ها که از من کمی بزرگتر بود پیش
آمد و گفت: «الربار دیگر از صفا خارج شوی راستی را نخواهم نوشت او مرا به داخل صفا
برد آن روز که روز خوشی بود از خاطرات خوش من» «چهار روز از صفا»

نوشته شده است
موضوع

تاریخ: ۱۳۷۱/۸/۲۳

موضوع: گزارش از محل زندگی خود تهیه کنید!

من در استان تهران زندگی می‌کنم. مرکز این استان شهر تهران می‌باشد. شهری است کوهپایه‌ای.

که قسمتی از آن آب و هوای کوهی و قسمتی از آن دارای آب و هوای معتدل همراه با

گلپای رنگارنگ می‌باشد. زمستانهای آن خشک و پیاوردی می‌باشد. چو این شهر

پایتخت می‌باشد و تمام وزارتخانه‌ها و ادارات و سازمان‌های کشوری در این شهر

اتمامت دارند. بنابراین ازدحام مردم از نقاط دیگر کشور در این شهر بیشتر است. جمعیت

آن در حدود ۱۰ میلیون نفر می‌باشد. شهری است نسبتاً وسیع که به علت ازدحام زیاد

مردم هر روز بر وسعت آن افزوده می‌شود. مردم این شهر چون از نقاط مختلف کشور

باینجا آمده‌اند دارای آداب و رسومهای مختلفی می‌باشند و زبانهای مختلف صحبت

می‌کنند. آن زبان اصلی آنرا فارسی است. از مردم اصیل این شهر تعداد کمی وجود دارند به

علت وسعت زیاد تهران هر قسمتی از آن دارای یک نوع آب و هوایی می‌باشد. قسمت شمال

آن بسیار سرد، دارای آب و هوای خوب می‌باشد و اکثر کسانی که از لحاظ وضع

موضوع: گزارش از محل زندگی خود بکشید !!

تاریخ: ۱۳۷۱/۸/۲۳

مالی بهتری باشند در این قسمت سکنی گزینند، قسمت مرکزی آن به حالت وجود دارد.

و ادارات و مؤسسات مختلف در طول روز از ازدحام بیشتری برخوردار است و هم

علت تراکم وسایل نقلیه هوایی آن آلوده تری باشد، سمت جنوب آن بیشتر مسافری

که از روستا آمده اند سکنی گزیده که اکثر افرادی هستند که از لحاظ مالی وضع پایینی

دارند، منزل ما، با این قسمت شمال و مرکز قرار دارد. خیابان اصلی خانه ما، خیابانی

دو طرفه است. کوچه اش در جهت شمال به جنوب است، پهنای آن به اندازه دو

سانتیمتر است و با آسفالته مفروش شده است. در وسط آن جوی کوچکی که

شیب دارد و وسایل نقلیه می توانند از آن عبور کنند، کشیده شده است. در سمت

راست جوی، سائین ها پارک کرده اند و قسمت چپ آن می توان تردد نمود.

در دو طرف کوچه ساختمانهای سه طبقه قرار گرفته است که به همین علت، بجز در

موقع ظهر، کوچه بسیار تاریک می گیرد. وقتی به اندازه ده قدم حرکت می کنیم، سمت

موضوع: گزارش زحل زندگ خودت بنویس!

تاریخ: ۱۳۷۱، ۸، ۲۳

راست مابین سبت کوکی است. ده قدم پائین تر از آن نیز دیمت چپ کوکی است.

و درازی است که پهنای آن دو متر و نیم است و جوی وسط آن همانند کوچه اصلی

است. در اول کوچه، تیر سیمانی برق قرار دارد که مانع ورود ماشین به داخل کوچه

می شود. در این خانه ها کوتاه ترند و یک یا دو طبقه هستند. کوچه طولانی است و از ورود

وارد کوچه رنگری می شود، از سمت راست، ۳ منزل به جلو می رویم و در روی خانه

می ایستیم. کسوفی سنگی و قدیمی جلوی پایمال قرار دارد که در اغلب بعد از ظهرها بچه ها

روی آن می نشینند و صحبت و بازی می کنند. درب آهنی ساده منزل، به رنگ سبز

تیره رنگ آغز می شده است. وقتی از در وارد می شویم پرده های آبی، راهبان را سد

می کند. پیشت پرده ها روی تقریباً ۴ متری که فقط یک نفر می تواند از آن عبور کند

حبیب توجه می کند، در ته راهرو در می است که به حیاط خانه باز می شود. حوضی کوچک

در گوشه حیاط که به آن حال به هوای تازه ای می دهد، دیمت چپ اتاقی است

موضوع: گزارش از محل زندگی خود مختص کنید !!

تاریخ: ۱۳۷۱/۸/۲۳

تقریباً ۴۶ سال که آن پرنه ای بکوچه دارد، کمی جلوتر پله ای است که به بالا می رود و به
راه طبقه دوم راهنای می کند، در طبقه دوم، دو اتاق در سمت راست و چپ خود س^ه
می کنیم، وارد اتاق سمت چپ می شویم، در بزرگی مادی نشیانی است که از آن
بالک دیده می شود. بالکن آن یک متر در دو متر است در کنار سمت چپ بالکن دی
نمای است که از آن به آسترین خانه وارد می شویم. باز هم در جلوی راه پله ای به طرف
بالا است و در طبقه سوم اتاقی کوچک، با پرنه ای روی کوبه دیده از وجویش قرار دارد و در
طرف چپ نیز پشت بام خانه وجود دارد، چنانکه اگر از آنجا به پاش نگاه کنی، صورت گنج
می رود. در انتهای کوچه خانه ها خانه ای دیده می شود که در آن آرایشگری، سرکوبی
را می تراشد، در کنار آن مغازه اسباب بازی فروشی کوچکی است که در آن انواع اسباب
بازی پلاستیکی و فلزی و چوبی به چشم می خورد در کوچه بغلی یک مغازه لوازم التحریر
فروشی در کنار مسجد بزرگی بنام مسجد سعادت قرار دارد، که کوچه ای که مسجد در آن قرار دارد

موضوع: گزارش از محل زندگی خود تهیه کنید !!

تاریخ: ۲۳، ۸، ۱۳۷۱

به کوچه بهارات مشهور است، در انتهای این کوچه حصیر فروشی کوچکی است که انواع حصیرها

در آن لاساخته می شود، کوچه دوازدهم محل به خیابان اصلی متصل می شود. منزل ما طوری

قرار گرفته است که انواع مغازه ها در اطراف آن وجود دارد و برای خرید افراد خانواده مشکلی

وجود ندارد. محله ای تقریباً متعلق به مردمانی نسبتاً خوب می باشد. در کوچه ما همه ها

با هم بسیار خوب و صمیمی می باشند. ما مدت ۱۵ سال در این محل بدیم اما به علت

ماندگی بدیم در مجلس شورای اسلامی ناچار شدیم آن محل زیبا و دوست داشتنی را برای

همیشه ترک کنیم. اما این محل و یاد دستمال و خادارش همچنان بر خاطر باقی می ماند.

لینا لاری کوچکی

آنچنانکه از قاضی ابوالعباس رویانی حکایت می کنند، او مردی پارسا، پاکدامن و با کلم بود
و به آئینه نگری و صاحب نظری نیز مشهور بود. روزی از روزها مردی به پیش او شکایت از
دوستش کرد و گفت: صد بار از او طلب کردم، قاضی از منم پرسیدم آیا این کار تو این کار انجام
داده ای؟ منم حاضر گرد، پس از شنایی پرسید آیا شاهد داری، مرد گفت: نه ندارم.
قاضی گفت: پس به او می گویم که سرزنش بخورد، شنایی دارد اگر برید و مرد گفت: ای قاضی! علم
کن! آنکه این مرد سرزنش بخورد، زیرا این مرد از سرزنش خوردن کوی ندارد و بدروغ سرزنش می خورد.
قاضی گفت: من نمی توانم از راه درست قضاوت خارج شوم، یا تو باید شاهد داشته باشی
یا او باید سرزنش بخورد، شنایی در جوابی قاضی به خاک افتاد و با عجز و ناتوانی گفت: ای قاضی
تو به خدا به من کمک کن، من شاهد ندارم و او هم سرزنش دروغ می خورد، قاضی وقتی توبه و زاری
شنایی داد و فهمید که راست می گوید، به همین دلیل به او گفت: ما جز از ادبای من تعریف کن
تا شاید بتوانم کاری برایت انجام دهم. مرد گفت: ای قاضی! خدا بسیار است و از سر ما

نگفت، این مرد یکی از قدیمی ترین دوستان من بود. او فهمیده که از خردل کنگر با ارزشی بود

کلاهی خواهد برد و صد ریخاه دیار بود. ولی پول این مرد خیلی کمتر از آن بود. او نمی‌توانست

بیکار کند، تا آنکه روزی با هم به گردش رفته بودیم، من و او در باغی خلوت می‌گشتم،

وقتی خسته شدیم روی زمین نشستیم تا کمی خستگی در کنیم. این مرد از آن کنگر با صفت

گفت: و شروع کرد به بگویند که در وقت از موضوع با اطلاع شدیم، چون او بیست سال بود

من بودم که برایش بیخفت و به او گفتم ای دوست عزیزم تو پول به اندازه کافی نداری و من هم

ندارم، در این مورد هم کسی به کمک تو نخواهد آمد. اما تمام دارایی من صد ریخاه است که

باز حجت و مشقت جمع کردم، من این صد ریخاه را به تو می‌دهم و تو هم به بانش داری آن

بگذار و کنگر را به هر کسی بعد از یک ماه آنرا بفروش و پول من را پس بده، و او هم حاجتی

من به خاک افتادم و خود که کنگر را نزد یک شاه گناه دارد و کسی اگر هم به بانش باشد

آنرا بفروشد و پول من را بدهد. من هم پول را از جنیب لبام در آوردم و به او دادم، فقط

من طو و خدای و حال در خیم از این ماجرا با خبر بودم حالا چرا راه می گذرد و او نه پول مرا

می دهد و نه کفنیزک را می فروشد. قاضی گفت: موقوف که پول را به لوسی دادی کجاست نشسته بودی؟

نشانی گفت: زیر درخت نشسته بودم. قاضی گفت: پس اگر زیر درخت نشسته بودی

چرا می گویی شاهدی نداری؟ و سپس دویم مترم زد و به او گفت: تو همسایه جابنشین و به نشانی

گفت: ناراحت نباش! برو زیر همان درخت و در کعبه نماز بفرما. سپس صد بار

بیا بگو: سلام به آنگاه به درخت بگو: من را قاضی فرستاده است تا از تو بخواهم

پیش او بیایم و درباره آن ماجرا شهادت بدهی. مترم چندید و یکی قاضی به روی خود نیامورد.

نشانی گفت: ای قاضی می گویم که نشانی درخت به حرف من گوش زد و به پیش نشانی نیامد قاضی

گفت: مترم را ببر به درخت بگو: این مترم را قاضی است و او ترا خاله است تا

بیایم و در مورد این مسئله شهادت بدهی. مرد مترم را گرفت و رفت. مترم هم پیش قاضی

نشست و قاضی شعول انجام بگیر کارهایش شد. قاضی به مرد نگاه کرد و بی تأمل به پیش

نگرست و پرسید: آیا آن مرد پیش درخت رسیده است؟ مترجم گفت: وہ تہا آنجا خلی واد است

ہنوز نرسیدہ۔ قاضی دوبارہ سہول رسیدگی بہ کارہائی دیگر شد۔ آن مرد شہر را بہ درخت

داد و گفت: قاضی مرا فرستادہ تا آنرا بہ پیش او ببرم، مدتی ہما ہما نشست و کی جوابی نشنید

بسیار ناراحت شد و بادتہی خالی پیش قاضی نشست و گفت: ای قاضی مترجم من رفت

و شہر را بہ درخت نال دادم و فرمای شما را بہ اولتم و کی بہ حرف من گوش نہاد قاضی گفت:

ا اشتباہی کنی و وقتی تو رفتی درخت آمد و بہ نفع او شہادت داد و در پیش را بہ حرف مترجم بردید

او گفت: یا پول این مرد را می دہی و یا کفرک را می فروشم و پول او را پس می دہم۔ بولکہ

ای قاضی این حد و انضام است۔ شما چرا دروغ می گوید من دتا آمدت پیش شما نشد

بدم۔ ہم درختی نزد شما نیامد، قاضی گفت: تو راست می گوی، درختی اینجا نیامد اما اگر

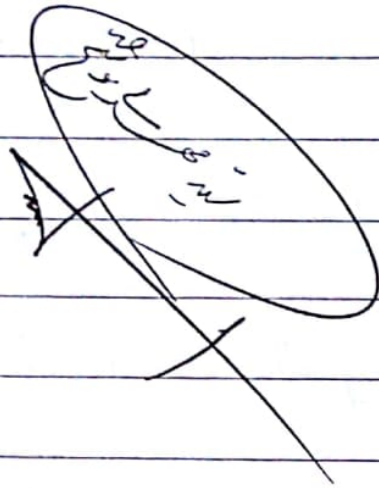
تو پول را از او گرفتاری چرا وقتی کہ پرسیدم آیا آن مرد بہ درخت رسیده است؟ تلفتی

کہ کدام درخت را می گویی۔ من اصلاً از ما چرا خبر ندارم، یا اینکه من نمی دانم آن مرد کہا رفته

موضوع: بازی نویسی حقایق از خاک بکس نامه؟!

تاریخ: ۱۳۹۱/۸/۲۵

است. و او را عجب کرد که پول داد بدهد. آنجا پول را گرفت و به پنهانی داد.



اگر موجودی که خصال و اکن فرشته نیک کرداری که جهانی دارد مقابل یک تبسم شیرین فرزند خود

را نگاه می بخشد «مادر» نام دارد. مادر تنها موجودی است که دارای یک محبت بی آلاشی

بوده و تمامی زیبا بیهی جمال دارد مقابل طفل خود سال خوش نا چیز بی مقدار می شمارد.

مادر گمانه محض خدا گوی است که لا اله الا الله بهترین و عزیزترین دقایق زندگی خود را برای تربیت

فرزندش صرف می کند و یک آواز فرزند خوش را برای مرجع ترجیح می دهد و کسی

است که در برابر بلا و خطا پیر فرزند خوش می شود و حتی وصال خود را بی ارزش

تلقی می کند. او کسی است که آغوش پر مهرش پناهگاه طفل در برابر گویای طاقت فرمای

تا به حال و برای سخت زمستان می باشد. کسی که به روزگار جوانی تماشای به

در پیار محبت خنده می شود، مادر است. کسی که صد میندل نخستین معلم فرزند و پرستاری

که به هنگام بیماری فرزند تا صبح نمی خوابد، مادر است. وصال این فرشته بزرگ پرورش

دهنده پیشرو ایل و دانشمندان و علمای عالی قدر می باشد. مادر در مقابل تربیت

نوزاد را طبق سگینی وادار کرده دارد، اما بواسطه باده قبل از آنکه صاحب فرزند شود به

تعلیم و تربیت و تکریم و محبت و محاسن خویش پیر دازد، مادر عالم و با ایمان و سالما پرورش دهنده

دانشمندان آکنده خواهد بود. چه خوش گفتند بزرگان در رابطه با آگاهانه و آگاهی

است که باری رحمت گهواره طفل را و بار رحمت دیگر تخت پادشاه هندیستان را می نوزاند

پس نشاید است که این موجود مقدس و این غرض رحمت و سعادت را برای همیشه

ساقش گردد و او را روی را از حلال و دل پذیرفت. در خانه به نمونه ای کوچک از

فداکاری مادر را مشاهده می کنم و فرزند کی در زمان جوانی از روی غرور و بیکاری

رونگار را در پی خویش و خوش سپری می کرد، روزی از روی تنگ دستی چشم

به گوشه سازه که برای بر مایه آکنده فرزند در گنج (نگهداری) می کرد، دجفت باز و رو باری

فراوان از سازه گرفت و مادر را در چاه انداخت. هنگامیکه سر خود را برای یافتن

حال سازه به روی چاه گرفت، صدایی آشنا از ته چاه برخاست که فرزندم کنار رو

موضوع: مقاله‌ای تحت عنوان "مادر"؟!

تاریخ: ۱۳۷۱، ۸، ۲۶

تا در میان جاه‌نماهی، این نهایت محبت و عشق مادر نسبت به فرزند است.

اگر در میان جهان حدیثی از عشق و ایثار باشد، حدیث مادر است که لحظه لحظه

عشق گذاشت و ایثار به انواع مختلف نسبت به فرزند چه صالح و چه دیگر می‌باشد.

سید محمد
موسوی

سلام برادر گرامی و محترم.

امید دارم که در بنای الطاف خداوند و کمال غایت بوده باشید، اگر ارفاق و رحمت

جوابی حال من باشید، بحمد الله سلامتی حاصل است و مشکلی نیست جز در یکی تنها

که امید دارم بزودی زود دیدارها تازه گردد. حال نهمایه طور است. راستی اگر واحد را دیدید

به اولی سلام بکنید و بگویید منتظر تلفن او هستم. چند کتاب بود که از من خواسته بودند

برای مثال بفرستم همراه آن خط کش نقش کشی. ولی باید مدتی صبر کنید چون کتابهای دانه

خواسته بودند هنوز پیدا نکرده ام تا بخرم، از مدتی که برایم فرستاده بودند متشکرم. خدای

دبردم خود با آن یک کتاب بسیار جالب خریدم. راستی بابا سلام عرض ندهد و گفتند

که شما بگویم آن مجله را که با خود برده بودید برای مثال بفرستید

با تشکر از محبت های بی دریغتان

برادرتما: مهدی

لایحه مهدی

دوست عزیزم شهناز گلانه

مرگ ناگهانی پدر بزرگوارت ص و همدک انفرادی به خوبی اخلاقی این سال و آنگاه بودند

داغدار و مصیبت زده ساخت ص خود را در این فوت ناگهانی و اسفناک سهم و

شریک دانه شادی روح شما و تپای بازماندگان و از نزدیکان پاک خواهم

دوست شما: اصدک

شهناز مرشد

دوست داغدارم، از شنیدن خبر جانگذا و فقدان مادر گرامی شما بی نهایت متأسف گردیدم

خود را قلباً در این مصیبت بزرگ شریک می دانم و گریه تحمل این دروازه عوده روح رحمت ص

شما خارج الست و بی امیدوارم که برای شادی روح پرفروش آن مرحوم صبر و شکیبایی پیش گیرید

نباید غم همه را برآید و حجاب نهاده شده، از طی این راه دردناک چاره ای و از نوشیدن

این شربت ناگوار گریزی ندارم

دوست تو: افلاقی

موضوع: دو تبریک ۱۲

تاریخ: ۱۳۷۱/۸/۲۷

انتصاب تیمارستان دکتر محمدی
فلان

تیمارستانی که گفت توفیق اید ال راد انجا وظیفه شریف انتظامات و خدمت به بیماران

نام: فلان

مدیر بیمارستان

انتخاب جنابایی را که از خستگی و این خدمت جاهد هستید و با سلامت این دبیر بیمارستان

تبریک عرض نموده و امیدوارم که موفق به انجام وظایف خطیر خوش گردید.

نام: فلان

تیمارستانی که

فلان

موضوع: نامه ای به پدر؟

تاریخ: ۱۳۷۱/۹/۲۵

سلام علیکم: خانمانه ترین سلامهای خود را به پسران و دوست داری

خوش بگویم که بدن دستان پر مهرم و سلام هلو از نیلای نایب

باعث درخشان شدن درسی و تحصیل گشت. پدر عزیزم! خوشی ام که با گرفتن نمرات

"عار" باعث گشتم که زحمات بی کران شما چه نمودنوی نه بازجا شست روزی خوشی لوازم

تحصیل فرغاه حال هر دو فراهم گشتی و اگر دروس انکار داشته باشم با وجود خستگی فراوان باز پاشوی

انکار لایحه می باشی و اگر در محطه یادگیری مشکلی برام پیش آید سخن نه بر بار شما مشکل است

من خواهد بود به عزیزم! این نامه بر آفت در آفتاب بی کران شما می نویسم، هر چند که نمی توانم

حیران گشته محبت خانمانه شما باشم. پدر عزیزم! دوست دارم و سلامتی و کامروا شما

از خداوند متعال خواهم و امید دارم فردا همه هم نظر بدید و خداوند متعال خواهد

دعا به خدا عز و جل

پسران و فرزندان عزیز شما

نیلای نایب

پس از حمد خداوند در در پیغمبر اکرم، خداوند به جمال دنیا را برای آخوت قرار داده

و اهل دنیا را در آن بیاد سود تا بداند که کردار که این اشیاء نیکو تر است و مایه برای دنیا افزیده

نشده و بگویش در آن مایه نشسته ایم و ما را دنیا آلوده اند که باین آلودگی شویم و

خداوند سزاوارتر و توانی صبر کنی و آلودگی خود را باین آلودگی و بگری قرار داده

است پس ای دنیا طبعی بتاویل تر کنی و از من چیزی خواستی (خون) بکارا که

دست و زبانم جنایت و گناهی بکرب نشد و تو با اهل دنیا مرا چون دشمنی گرفتی و برانگشت

عصه شایانان و اربابان و ترا نشسته تا ترا پس در باره خود از خدا بترس و با شیطا

استادگی کرده و سوت و آواز جنگش بر دل کنی و در آخوت آلوده راه ما و تو است و

بترس از اندیشه خداوند از جانب خود ترا ببالای شتابیده گرفتار نماید که با فتنه و جنایت

و عقبت را بر من برای تو بخوار گویند و بگویند که دروغ در آن راه ندارد که امر مقدس

گویند که من و تو را بهم رساند و همواره با تو می مانم که از بترس و آلودگی است

موضوع: نقش اعتماد به نفس در امور روزانه و تحصیلی فردی (پنجم ملت)؟! تاریخ: ۱۴۰۱/۰۶/۱۱

در هر فرد اگر روی شناسایی مضطرب و فاقد اعتماد به نفس باشد حتی اگر جواب

سوال است راننده بداند به دلیل نداشتن اعتماد از پاسخگویی بازمانده و همیشه فردی

گوشه گیر است و کسی در نظر دیگران جلوه نمی کند، که تبدیل و درخشش آن است و

در زندگی امروزه نیز همین است، افراد بزرگ و مضطرب نمی توانند خوب و صحیح

فکر کنند و همیشه در این کشور همیشه که از دیگران کمتر بوده و از همه مستعدترهای

خدا شده و هرگز نشانی پر نمی آید، بنا بر این هیچگاه استعدادهای آنها

شناخته نشده و دیگران بی به توانایی آنها نخواهند پرداخت و شخصی که اعتماد به نفس دارد

در برابر سخت ترین مشکلات استوار می ماند و تلاش و کوشش در رفع آن برخی غیره در باغ

می رود نه عبارتی و اضطراب و خوارگی را نه سازد. باشد که از شما باشیم که این

و اعتماد به نفس را آفرینش خوش راه در بقیه سعادت بهتر در برکت با هم

با صدای او؟!؟

با افتخار
با اعتماد
با امید
با تلاش
با کوشش
با جدیت
با صبر
با استقامت
با شجاعت
با قوت
با دلاوری
با شجاعت
با قوت
با دلاوری

در مقام ای تحت عنوان اخلاص در جنگاوی !!

تاریخ ۲۵، ۱۱، ۱۳۷۱

بنام خدایی که جانم در دست قدرت بی کران اوست، خدایی که آفرید انسان را از خاک تیره و
در ادمیه اندام خویش را داد و اندامی قرار داد تا از غایتش کند و خود را پس از این
اوه الحسن الخاقانی، بنامیسه و اودا خلیفه خودش در زمین قرار داد و تمام موجودات و پدیده ها
جهان هستی را آنها برای استعاره و بهره برداری شمر قرار داده است. گیاهان، حیوانات،
شب در روز، خورشید و ماه و ستارگان و غیره و غیره، همه و همه در فعالیتند برای استفاده
و بهره برداری انسان از آنها. در برابر این همه نصیحت که خداوند برای انسان قرار داده است
می توان برای مثال به کوچک ترین ذره کن یعنی درخت است. هر چه از بهره ای
درخت برای انسان سخن گوئیم، بزرگ کم است. درخت سبیل استقامت و استقامتی
در استعاره عارفان و مستغنیان است، می توان از درخت درس گذشت و ایستادگی را فراوان
که با وجود اینکه تنه های تنه می بینیم هنوز هم می توان از درخت خویش احساس می کنند، هیچگاه سایه
خود را از روی آن بر نمی دارند به طور مثال می توان گفت از درخت چنان درس آزادی و

استقامتی در برابر مشکلات و طوفانهای زندگی آموختن، بایستی توان از درختان سیوه درسی توان

آموخت که هر چه پر بارتر باشند محصول بیشتری برای دیگران داشته باشند و نه برای آنان

افزاده تر و خمیده تر می گردد. از سایه درخت، از چوب و برگ و میوه های درختی توان استفاده

ساختن درو پیچره، مبل و میز، مراد و کاغذ، و خرد و خرد و درختی که خالی می ماند

از چوب درخت ساخته می شوند. درخت یکی از خزان نمی است که خزان درخت را نشان

قرار داده است. پس بایستی که ما نیز از درخت یاد بگیریم که بزرگان بهر بهر بزرگیم به خاطر غایب و

فراوان درخت ارزش درختکاری در دین اسلام که همانا آئین رحمتی است بسیار

می باشد، احادیث فراوانی از آنکه هدی در مورد درختکاری و ثواب آن برای شخصی که درختی

می کارد یا زبانی که شخص قطع کرده درخت می برد، بیان شده است. پس بایستی ما نیز

سنت خوب پیامبر و ائمه الهام که کاشتن درخت و نگهداری از آن می باشد، حفظ کرده و مانع

قطع یا از بین رفتن درختان شجریم.

محمد علی محمدی

۱۳۷۱/۱۱/۲۵

موضوع: بنای تعادل و سبب در زندگی فردی؟

تاریخ: ۱۳۹۷/۱۲/۹

بنایم خدایی که جانم در دست قدرت بی کراش است. خدائی که آخرت انسان را از حالک می بیند.

در ساد و صید از روح خوشتن و مسیر سعادت و تعادل دی را در گرد حرکت در اجتماع و ارتباط

به قرار گرفتن به بزرگین قرار داد. از همان که عالمی انسانها به زندگی غاوشی می پراختند در صدد بودند

تا بتوانند با یکدیگر زندگی کنند و این از تعبیه اجتماعی بجان انسان ناشی می شود بنا بر این روشها و

شماره به به آمدند. با وجود اینکه انسان موجودی اجتماعی است و بی با سبب سعادت و تعادل را در

روابط اجتماعی پیدا کرده و با کمک و همی گرفتن از آنان به سعادت برسد ولی اندرون و خورس

در دنی افراد متفاوت است. حال در نظر بگیریم در یک جامعه که بیشتر از هزاران انسان با وجودیت

مختلف زندگی می کنند هر کس خواهد آنچه که دلی و نظر خویش است پیاده کند و در هر یک از این زندگی

اجتماعی عامل پیشرفت و رسیدن به هدف اصلی گردد باعث بقول و اعطای جامعه خواهد گشت و در

جامعه و رسیدن به هدفی که خدای تعالی در زندگی اجتماعی قرار داده است تنها با خود سازی

فردی همراه است تا کسی در صدد ساختن اندرون خود و یاد گرفتن صفات گذشت و دنیا نبرد

موضوع: رعایت تعادل در میان رویا و زندگی فیزی؟!؟

تاریخ: ۱۳۷۱/۱۲/۹

حال است که بتواند به بقعه سعادت صعود کند، پس بپایند ای دوستان اعتدال در میان رویا و زندگی

را در همه کارها و امور به هر شکلی که هست به پیش خوش بینیم که رسیدن به مقام

"متر الهی" شرط مستقیم همراه اعتدال توأم است. افراد و تفریط عروج باعث گسست و اخراج

منحرف

افراد می گردد و باعث می شود ماشین انسان در طی مسیر همراه از جاده به سمت راست یا چپ منحرف

گردد، حتی در مسند دینداری نیز کسانی که اعتدال دارند موفق تر هستند تا کسانی که افراط یا تفریط دارند.

از قدیم گفته اند: «آهسته روی بویسته نام بردارید تا به مقصد نرسد و هر سحر برسد» این بر این چه خوب است در

این ماه مبارک: به خودسازی خوش پرداز خوش و مستحسان انعم اطهار (۴)

را بیست و یک خوش جانها شنیده و پیشه اعمال خوش سازید و

از شادان

میان رویا و زندگی

سید محمد
سید محمد

در زمان گذشته چنانچه با خبر کردن مردم این جامعه یا یک شخص در کشور از موضوعات سیاسی و غیره به دشواری وقتی امکان پذیر بود مردم در نقاط مختلف ^ن به سختی با هم ارتباط برقرار می کردند و باید ایش را مانند های گروهی ادبی و تلویزیونی و غیره این مشکل از بین رفت ولی مشغله دیگر برای جامعه انرا گرفت. هدف از تولید صدا و سیما فقط برای برقراری ارتباط بیشتر با مردم و آگاهی بیشتر و راحت تر آنان از مسائل سیاسی و دادن نکات تربیتی و اخلاقی می آخفت ^ن در مسائل زندگی بود ولی سرچشمه دادن آنرا آلتی برای پر کردن جیب خویش قرار دادند و بدین ترتیب از مطالب و مسائل که هیچ ^ن انگیزشی باشد یا خنده آور و جذابیت ظاهری زیادی عموماً در نسل جوان دارد، استفاده کردند می کنند و حتی ممکن است این مطالب اثر منفی و سونی در میان اخراج جامعه عموماً افرادی که کم سن و سال هستند و ذهنشان آمارگی پذیرفتن مطالب ^ن بیشتر ^ن دارد و این در روح لطیف و فکری تازه آخفت اثر بدی دارد. وقتی ما به کشور های به اصطلاح متقدم اروپایی که فاعلاً برتر شدن می باشند می نگریم، در می یابیم که آثار خود شیخ ^ن در این کشور تا از سایر نقاط ^ن بیشتر ^ن است.

وقتی عمل را جستجو کنیم رشته اش را در برنامه های صداوسیما انگیزه کشورها می بینیم بنویس مقبول و مفید یا

ضایع که در آن بخش حیوانات ترسناک و قبیله های وحشت انگیز وجود دارد بلکه اثر بدی روی مشرق و جوان

دارد و یا ضایع پلیسی که این شخص یا شخصی به عنوان مسئولان ناهای خارق العاده همراه با کلک

تکونیونی انجام می دهند انگیزه ضایع برای بزرگسالان که تجربه بیشتری دارند و می دانند که واقعیت ندارد اثر سوء

می گذارد چه رسد به کودکان که کم تجربه اند و این ضایع نه تنها باعث آزار و آسیب میخاید بلکه آن ضایع را چه

ضعیف روی روانی اثر می بخاید و این کودکان همان کسانی هستند که در آینده می خواهند جامعه را اداره کنند.

بطور کلی صدا و سیما در خود کسوف یا غارت و قتل و زندقه و هتایات دیگر در این کشورها باعث ضایع و مطالب

صداوسیما است. در حقیقت صداوسیما همانند کلاس درس است که شاگردانش مردم هستند و هر چه در این

کلاس درس گفته می شود چه درست و چه بد، چه راست و چه دروغ و چه گریه و چه خنده، شاگردان، آنرا به گوش جان

شنیده و آنرا طایع درست می دانند.
 نه استادان صحیح و مطلوب
 از این شیوه آبرو ندارند
 ۱۳۷۲/۱/۲۲
 امیر

موضوع: کردار نیکو که نه مرد است زنده !!

تاریخ: ۱۳۸۱/۱/۲۸

رفته بودم لندن غمناک و در راه انگشت امیر را دیدم، عبدالسلام و احوال پررسی بر او گفتم: رایتی

امیر من امروز کی می آید؟ شنیدم، می خواهم بدانم معنی این جمله چیست؟ امیر بادی بر لب لب

انداخته و استاده که به معلوما زیاد را ندانم گفتم: خوب آن جمله که می گویی تازه شنیدی چیست؟

بلکه تا برایت تفسیر کنم. از لحظه صحبت بدوش خنده ام گرفت خود او هم خنده اش گرفت

و هر دو شروع کردیم به خندیدن پس من گفتم خنده اش قطع کردم و به خودم گفتم:

کردار نیکو که نه مرد است زنده !! امیر شروع به صحبت کرد و گفتم: از رایتی

و بخاطر این جمله بدانم معنی است که انسان نباید فقط حرف بزند و حرف بخواند و اصطلاحاً

شعار بدیده بلکه باید به چرخش که به زندگی عمل کرده و خود او را بینایی باشد که چرخش

به به صورت اجرا در آید. این شخص همیشه سعادتمند خواهد بود و هرگز دچار تزلزل

در دین و ایمان خود نخواهد شد زیرا اصول و معضلات از او می ماند و همیشه به دیگران

می گویند در هر تکیه هرگز خود آن تومیه و فاش نشود و اجرا نکرده و انجا که نداده اند.

تاریخ: ۱۳۸۸، ۱۴۲۲

موضوع: امروزه چگونه می‌تواند است و چگونه؟

بائشباب اراده دارد: عجب آن که در کل انرم می‌فرمایند: هر چه بر خود می‌پسند بر دیگران

نیز پسند. این عده فقط به شمار و حرف و سخن خود اکتفا کرده و فکر نمی‌کنند با این کار

بسیار مردم به آغوش توحته خواهند کرد و صورتی که هرگز چنین نبوده و نخواهد بود.

این عده فقط چشم خود را به طرف دیگر باز کرده اند و هیچ عیب در آن عیب می‌بینند و به لای لای

در صورتی که امکان دارد عیب را بر آن عیب خودشان راسته بکشند و هرگز به

خود نیاورند. بر این اشخاص هر کار کنید که دیگران انجام دهند اشتباه محض و کار فاری،

چیز نیک و چه بد که خود انجام دهند کار درست و منطقی می‌باشد و به همین دلیل است که بر

شناسان این اشخاص از این جمله استفاده می‌شود: آن عیب با این عبارت با چشم می‌بینم.

ضرب المثل می‌توانسته است، نتوانسته است. اما در حد و اندازه دیگر بر بر سر نشان رسیده بود

از او خود حافظی کردم و راه خود را تا منترنما که دو کوه آتشفشان بود و در حالیکه مطالب

بسیار که حافظ و هم راه یافته بود، آهسته و پاهانی کام بر داشتیم. **خدا حافظ**
تستیم و به موقع
۱۳۸۸

تازه به مدرسه رسیده بودم، نفس نفس می‌خازدم، چون تمام راه را از خانه تا مدرسه به سرعت

دویده بودم و وقتی به مدرسه رسیدم حالتی آنکه آب سرد بروی سرم ریخته باشند حس می‌کردم و دندانها

فلکی می‌کردم باید زنگی خورده بارند در صورتیکه عینی نبود به ساعت نزدیک میان می‌گذشت که

ساعت هفت بود در صورتیکه ساعت من عدد هشت و شان می‌داد، با آوازش به سوی من

آن بجزر می‌کردم براه افتادم زیرا بسیار تشنه بودم، وقتی به آب رسیدم، آهسته و تپا دارا

(خوب است، در این آب که منم که آن آب از دوستان بسیار نزدیک من بودند)

داشتند با هم به موضوع بحث می‌کردند، شنیدم که غرغوش کردم وقت کردم تا بنشینم چه کنم

احمد گفت: آن چه چای منی تو نم مصرف کنای ششم. تمار جواب داد: برای اینکه

قدرت اداره کلاس نداری. احمد در حالی که قیافه ای حق بجانب گرفته بود گفت:

ملکه اداره کلاس چه قدر سخته، ها!! تمار بحث را عوض کرد و گفت: اعدا! بگوینم تو چو

داری که آقای زکریا ناظم مدرسه کدام با سواد و عاقلی.

پشتی

احمد گفت: خوب، درست، ولی اذن حسابش جداست! عمار با عنایت جواب داد:

نه اعلیٰ جداست، بلکه اصل موضوع اینجا است. بذار و است به شعر بخونم بعد بنم چای گئی!!

احمد با بی عملی گفت: خوب بخون. عمار با آبراش گفت:

ندهد خوشمزد روشن رأی
با قزو عاید کارها خطیر

بعد ادامه داد: خوب، مگر به نظر تو آقای رئیس آدم خوشمزد نیست!!؟ احمد جواب داد:

خوب، حرفتو بنویس. عمار با خوشتر دستهای ادامه داد: پس چرا باز هم اصرار دار

که منبر عکاس شئی!!؟ رحمن موقع بود که احمد نامش متوجه بن شد و به عجب

سدام کردن به من از جواب دادن "طفره" رفت. من هم جواب سلامش دادم و پس رفتم. عمار

راست میگفت، تو باید انقدر به خودت مغرور شئی، الا آن من هم کی شرجی خونم تا خودت

حساب کار را منی فقط جواب او بخاندم دارم دارم:

کار هرگز نیست خوشمزد
طو نه چو خواهد و مرد نهش

تاریخ: ۱۳۷۲/۲/۵

موضوع: ندهد دعوت کند روشن را می به غروب ماه ها خطیر!

احمد با اصرار قائم گفت: آخه محمد... ندانستم حرفش تمام بشه، وسط حرفش

پریدیم و گفتم: آخه نداده که می خوانی به شعر دیکه هم بخونم که مطمئن بشی:

پوریا با یاقوت اگر چه پخته است / نودندش به کارگاه حیدر

بی رعب از تمام شدن شعرم روبرو احمد گفت: خوب جارا چی می گویی؟! بدون منتظر ماندن

برای جواب آرام داد: دیدی احمد، محمد هم خون چیزی را که من گفتم صله؟!!

احمد با قیافه ای شرم آلود سرش را به پایش انداخت و شمرده، شمرده گفت: درسته،

درسته شما درست می گوئید، من اشتباه می کردم و... صدای زنگ دیگر حجاب ندا داد احمد

حمله اش را کامل کند، دستم را به بدوی نداشتش انداختم و او در به بهی که صدای خود دیت کردم.

احمد دارم خوششان آمده باشد

سید محمد با موثق
خطه و

۷۲،۲،۶

معلم در حال درس دادن بود، همه با بخت به درس او گوش دادند، ناگهان دو نفر از کلاس به سمت او آمدند.

کلاس نشاند و دو نفر مقدمه‌ای زدند: «معلم! اسامی که به طرف معلم گرفته و با اشاره به او نمیکشند که به طرف زب

کلاس برده، همه از کلاس بیرون شدند. هیچ کس جرأت حرف زدن در کلاس را نداشت.

نداشت، بچه‌ها حالت و مهربانی به قیافه‌اش دو نفر می‌نگریستند، راضی و نازکی چه کسانی هستند؟ با عجب چهره دارند؟

چرا اسمی همراه دارند؟ و... اینها سوالاتی بود که در این لحظه از ذهن تمامی بچه‌ها گذشت. هیچ کس نتوانست

خود را از این افکار غلبه‌ناپذیر بماند. چرا به این کلاس وارد شده‌اند؟ چه می‌خواهند؟ این سوالاتی بود که معلم

مدام با خود تکرار می‌کرد، همه آنرا از منظره می‌کردند به نظر شما چرا؟ در حالی که همه در این رویای  باور نکردنی

غوطه‌ور بودند یکی از بچه‌ها در این لحظه خود را به سوی یکی از آن‌ها پرت کرد و با یک ضرب زدن او را از تاراجی

فلت شیطانی که در پیش گرفته بودند و در «اصلش» کرده و اما «چطور ممکن است؟ این پرسش چه قدر عمیق است؟

او چگونه این کار را انجام داده است؟ سوالاتی تغییر کرده بود، همه به این مسئله فکر می‌کردند که این پرسش اما

کجاست؟ وی او بدون توجه به چشم‌های حساس زده بچه‌ها به سوی او خیره شده بود به با خود ادامه داد، اسمی را که از

دست تفرعل به زمین افتاده بود و بدانش، و بقوت مایه خلع سلاح کرده و دستگیر است.

این سرباز خوش دین و شجاع کسی جز احمد نبود، او فائده گیر بیچاره روز به قدری آمد و کمتر حرف زد،

لشکران زیادی هم داشت و از همه کسری می کرد و صدام در نظر بود، احمد سر خوبی بود و دینی بیکه از

او خوششان نمی آمد و با او کم محبت می کردند، درس او بسیار خوب بود و در کلاس شاعران اول به حساب می آمد.

احمد اسلحه را بدانش به معلمش داد و بدون معطلی بسوی کیش رفت و جعبه بیاهو چینی را که

شبه بیسم پلیم بوده و تعداد آتش بلند آنرا بدون کشیده و مشغول محبت شد: - حرکات احمد،

حرکات از احمد - حرکت، نفیانه، حرکت لطفاً ای واحد R6 به نقطه ۲۲۸۴۵ نفر است، منتظران

حتم - چشم و تمام. نتیجتاً بیچاره از شنیدن این مکالمه کوتاه دو میزدان شد. و تمام رو به احمد کرده و گفت:

این برنامه حایلی چی؟ اینها؟ همه شما هستند؟ احمد بدون نگاه کردن به او جواب داد: بعداً خواهد فهمید.

پس مویش را بست و تمام برگرداند و ادامه داد: به زودی خواهد فهمید، فعلاً وقت نیست تا به این بپردازم.

پس بدون معطلی به خواهر پسر باکی نمره با حاشی کشیده طلسم را خرد کرده و از طلسم خارج شد و به سوی دربان

احمد علی خان رحمتی صاحب دہلی، جو کہ ایک مبارزہ مدت زیادتی

بجمل اغا سید کی عزت نگاہوں با احمد کفایت بنزرائس غفر فی کرد بتواند اوس آن مرد بآید

این میانه جای خیر علی که عنه السلام عمد بانی ضریر عظم آن مرد اب لوی الوارث مخود مرد باقی فا

عبدالرحمن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام

چاقو بگفت ای خوبه ای چاقو! ای کاش تو بتایم گفت که خونه دیگری با چاقو تو زندونی خفا که

خدمات غیر انتفاعی بنیاد محمد بن رسول اللہ (ص) و آئینہ برہدگی زمین افتادہ دھرد

بجای این احمد بیگ و گنجینه خود را به دست خونخواهی اهل بیت فشرده اهلان قرار داده بود. احمد

از وقت در انتظار - از جای خود بلند نشود. شوش در میان بچه ها برپا شد که نظارند است و ملی

این خوشحالی تمام به خاطر بود زیرا امره فرزندش را زود بود. تا محمد با بعد از آن شیر الاصل پس

تمام بحمد بی‌پای خیره نشسته و در آستان نغمه‌ساز، یک آیه بر لافش هم آنجا بود، آنگاه به سرعت داخل

مکانی نشاند و در آن افراد پس از بررسی اتمت نمودند، اتمت برید، برید، در حالیکه انشعاب به بر روی

آن چند نفر که هر کدام در یکی نقطه افتاده بودند نشان داده بودند و گفت: آنجا را به خود ببینید و بگویند که
 دیگر حرفش را نتوانست تمام کند و برای خودش هم بدی زدن افتاد و در تشریفاتی بعضی از آنها را به خود به
 بی رتبهان بردند و او رفت در حالیکه تمام بچه ها را در اداها می پیچید و دیدایی غی قفس گذاشته بود و بچه ها و بچه
 می کردند و با ناله و در می به هم نگاه می کردند و راستی چگونه ممکن است؟! چنانچه خواب و خیال می مانند
 بچه ها از درون خود احساس هیچی زیاد می کردند و این شبها از آن موقعی شروع شده بود که آن دو مرد به
 کلاس وارد شده بودند و آن صاحب کلاس و صاحب کلاس به قدر زیاد بود که بچه ها صدای فریاد می شنیدند و
 چند نفر می شنیدند و از ترس آن کلاس به خواب می پیچیدند و بعضی از بچه ها فریاد می زدند و فریاد می زدند
 تا مطمئن شوند این خواب است یا بیداری و بعضی از آنجا از آنجا داشتند که با بیداری نشان از ترس این
 رویای نامعلوم بهایی یا سبزه دلی این خواب و خیال می زدند و این واقعیت محض بود و واقعیتی سخت و دروغ که
 نمی شد آنرا باور کرد و بهی آن پسر ۱۲ ساله فرستاده کل پله های کور بود که با شجاعت تمام با منافقان که
 سعی داشتند از طریق کشتن و بچه ها در مدارس آن خواب بهی که در لب و دهنش در میان مردم ایجاد کنند مبارزه کرد

موضوع: مرد کوچک؟

تاریخ: ۱۳۷۲/۳/۲

و جان خود را بر سر اینکار گذاشت.

« از آن روز به بعد دیگر هیچ کس احمد را ندید »

دوستان و خواهران جسارت با یکدیگر انتخاب نمود در این نظام جدید جنبه مسئولی و نوازشی شده و بعضی



در همین زمان که در پیکار مغایرت داشتیم. در انجمن اسلام در دسترس هم همکاران غرض، حرطت حضرت انجمن
هم گرفته بودیم. از طرف دیگر هیچ چندین دور به ما نزدیک نظر رنتم تا سر ۷۰ که در دنیا در دسترس
تا به اتمام رسانیم.

در همان زمان که در پیکار بودیم مطابق با یک دیگر پذیرش به معادلت سیاست غرب (مقلد)
ملاحظه کردیم و در آن زمان دور دوم برای سیاست شرکت کردیم و قبول شدیم، این دور چهار ساله بود و بعد از
اتمام آن رخ هرگز معادل مددک لیسن نمودیم سیاست در دادن البته به عنوان مرع سیاست سپاه، تا در ظاهر دیکار
بدانیت جریحی سیاست و دسوزتر اعضا در دست این افراد باشد، در این دور هم سرخ ترس غرض بودیم!
غالب اعضا و دانش جویان به بهاد داشتند و از زمانه این باکیه که تا اعضا شوقا که در پیکار و حتر مغایرت
آتش زنی که منطقه تشکیل شده بود. اما بعد از دانشا هفتاد یکبار شرف کرده در ساخته
مقلد در میان محمود و به گذشت در دست این پراختند، در آن زمان معادلت سیاست غرب در دسترس
مردار بر دین بود و به در مسئول معادلت سیاست که در غایت

کسر غیر قدم گذشت و ما قریب سیاست و تاریخ سیاست اسلام و مبنای فرهنگ شناس و بنیادیم زحمت در ما به
اتمام رسانیم که گویا در دست داشتیم که به افسار مسئول معادلت سیاست و غایت و تقیه در سینه غرب بگویند
رسیده بود.

همه رخ با انتخاب و است محمود در دسترس به این خلاصه که آمدند و کار پیشرفت. در این باره هر چه از نظر
استاد سید متهم به اند و بگویند سیاست سپاه و ما بار دسترس و خلاصه که آمدند و کار پیشرفت. در این باره هر چه از نظر
ببیند نیز از این بحث به بهر بنیم؟

بلافاصله پس از انتخابات ظاهر به خط موضع غیر خاتمه که سپاه در جرایح انتخابات دولت - و مبنای فرهنگ
نخستین در این زمانه است! - به طور کل معادلت سیاست سپاه تصفیه شد و پس از مدت فراوانه سپاه
غرب نیز تغییر کرد! زیرا که کار افتاد و غرض شده بود. معادلت معادلت سیاست سپاه غرب به طایفه شد
و مدت مسئول جدید شدند. از طرفی چون حاکم در دسترس با فضیلت این بار هدایت شد با
غرض این سخن خلاصه تریم نتوانیم تشکیل شد! دست بسیار فاحش شده و معادلت هر لازم مانع
در ظاهر آنرا بنشیند و در در غیره کاره کرد!

از آن گذشته بعد که سر از اتمام در دسترس ظاهر نظام جدید در رشته بدین به عنوان حکایت تمام کردیم و
در این سخن دریم به مدرسه معصومیه (سلام الله علیه) انتقال یافتیم! و اینه اول بار است که در دسترس و انجمن در پانزدهم
این گذشته به در فاحش است که در دسترس نوشته شد!



— پیام خدا —

دوست عزیز و گرامی ستید محمد گلانتری؛

احمد دارم! امتحانات پایان سال تحصیلی را با موفقیت پشت سر گذاشته و پاس شده گذشتہ

کارنامہ عالی پر از نجات خاطر دریافت غناید، این حقیر هم در جشن ترم گذشتہ سعی خود را
کرده ام و امید بہ لطف خدا سبہ ام، تا بسین چہ می شود!

از سال پیش در اصفہان رزہم درس می خواندم، تا بہ حال خبری از شما
نداشتم (غی دام در طول این یک سال چہ حیرت ترکی بہ شما فروخته بودم کہ با رستم، غلاموشم
نمودہ بودہ!) تا آنکہ دوروز پیش وقتی از جلسہ امتحان باز می گشتم، نامہ شما را، لای
درب منزل مشاهده کردہ و شروع بہ خواندن آن نمودم، و از آنکہ دوبارہ بہ یاد آورده
و خود را حسنتہ نمودہ (!) برایم نامہ نوشته اید، بسی مسرور گشتم، و اکنون این نامہ را
بہ همراه یک کارت پستال برایتان می فرستم، و البتہ از شما خواہم کہ لطف فرمودہ
و این تاجبین را، افتخار دادہ بہ تہران بیاورید تا در خدمت شما باشم، از طرف من بہ
برادر کوچکتان ستید احمد سلام فراوان برسانید.

۱۳۷۵

بہ اقدار

دوستدار شما
ستید محمد گلانتری

حقت بکلام

هو صوغ شخصیت امام علی (ع) از ابعاد مختلف

به نام خدای مقدر کلمات، در شکر و تحسین، رویا بنده نبوت و مفتح ذات و خدا یی که به رهنمای خود می میراند و به رحم خود زنده می سازد، خدای که خالق و قادر و عالم و رب النوع انسان می باشد، انسان که فکر می کند، مشورت می کند، کار می کند، تلاش می نماید و در کنار این عبادت خدای مایه یی می آورد، البته کند این گونه، ولی علی (ع) چنین شخصیتی است، علی (ع) اسطوره ای است در تاریخ، یاری است نزد رسول، شهید یی است در محراب و عجب است از عبادان خدای تعالی.

علی بن ابیطالب امیر المؤمنین پسرم حضرت محمد رسول خداست. علی (ع) در حدود ۲۲ سال قبل از هجرت پیغمبر در مکه معظمه متولد شد، پیغمبر اکرم او را به فرزندی برگزیده و تربیتش را به عهد و پیمان داری خویش سرانجام فرمود. امیر المؤمنین در سال ۳۵ هجری خلیفه مسلمین گردید و سرانجام خلیفه در سال ۴۰ هجری در کوفه به شهادت رسید. علی (ع) نخستین کسی بود که به اسلام ایمان آورد و نخستین امام شیعیان جهان است، در راه ترویج آئین مقدس اسلام همراه پیغمبر خدا جنگها کرده و دلاوریها نموده است تا جاییکه قسمتی از فتوحات در فتنان مسلمین نتیجه فداکاریهای او می باشد. لیکن بالاتر از همه این امتیازات فضائل اخلاقی، جوانمردی و ادبگری و پر مهری و مهربانی و بردباری و بذل و بخشش و دانش و بشی او است که او را مظهر کمال انسان کامل یا انسان ایده آل می نامند و این حقیقی است که دوست و دشمن بدان احترام دارند. هیچ ابداً که مجموعه گفته ها و آئینده اندیشه های او شناخته شده شامل سخنان است بسیار شیوا دارای معانی بلند و نکات دقیق که عظمت فکر و کمال عقل علی (ع) را به خوبی نمودار می سازد. در عصر و محیطی که هنوز از تاریکی و نادانی چشم خرد را توان بینش نبوده این گونه روشن بینی بر اساسی شگفت انگیز و اعجاز آمیز می نماید و گویند چنین سخنانی در خرد آمنت که تا بقیه شمرده شود.

بحث درباره او را با گفته های از کلام علی (ع) شروع می کنیم. مقام شایخ حضرت علی (ع) را در این حدیث می بینیم:

«علی این امام راستین، شیر پرور روزهای مدینه، و روح تنها در دهنده شهرهای خلعتان»

«که رسالت خاص از تاریخ دارد (الکون) از همه وقت ناشناخته تر است و کاش ناشناخته»

«چون که به شناخته تر است. اسی کاش علی (ع) را اهدا نمی شناختیم، و محققان نخستین بار»

«او را به ما می شناساند»

درباره علی از جهات مختلف و ابعاد گوناگون می شود تحقیق کرد، و بر روی هر وجه شخصیت وی، مسائل خاص همان بعد را دارا می باشد، مثلاً عنوان یک شیعه، یا از نظر یک متوکل، یا از دیدگاه فلسفی، یا عرفانی و غیره.

آری فیلسوفان نشانگر چه سازند، پیرو، رهبران اجتماع پروران معقوب سازند، نه انانهای صنفی. اقطاب و مشایخ عرفان ارباب تسلیم سازند نه مؤمن مجاهد فعال.

بد علی هم نه صفت فیلوف است و هم خالصت و هم انقلاب و هم خاصیت و هم خاصیتی از
 نوع خاصیت یا مبران و هکت او هم ملک عقل و اندیشه است و هم ملک ثور و انقلاب و هم ملک
 تسلیم و انقلاب و هم ملک خشن و زیبا و هم ملک و حرکت.
 حال چندی از صفات ایشان را متذکر شویم و بر نقل یک حدیث از خود ایشان در مورد
 آن صفت می پردازیم، همراه با قطعاتی شعر از شاعر و نویسنده نامور معاصر، ابوالقاسم حالت:

عفو و بخشش:

با انانیت خود در دل ناخواش بادست ستم غلبه جز ختم میباش
 چون عفو به قدرت تو زود بخشید با قدرت انتقام، چه عفو بهایش

بزرگواری:

سودش چه اگر تراست پس و زری با از بهر تو غایت بر جا اثر کی
 گریخت ترا دانش و عقل و هنر کی دارا نه و دود خال ندارد شری

هستشوری:

با اهل خود مشورت کن تا از ملاعت و ذامت در امان باشی
 به فکر کسی و دولت به گامی چه بود ای بس که زبان سینه و اخلاص خود
 با منی ز غفلت و ذامت به امان گریختور کنی بکار تو با اهل خود

صفات عالی آن حضرت سر فروتر از آن است که بتوان با این چند خط معرفی نمود.
 حال نگوییم که استاد شهید، مرتضی مطهری چگونه علی را توصیف می کنند:

«افراد از لحاظ جاذبه و دافعه نسبت به افراد دیگر، یکسان نیستند، بلکه به طبقه»

«مختلف تقسیم می شوند؛ (۱) افرادی که جاذبه دارند و دافعه ندارند، کسی آنها را دوست دارد»

«و نه کسی دشمن دارد، نه عشق و علاقه و ارادت با برع انگیزند و نه عداوت و حسادت و کینه»

«و نفرت کسی را، چه تفاوت در بین مردم راه می روند مثل این است که یک سنگ در میان مردم»

«راه برود» (۲) فردی که جاذبه دارند و دافعه ندارند، با همه می جور شوند»

«گرم می گیرند و همه مردم از هم بلذات را عریض خود می کنند، در زندگی همه کس آنها را»

«دوست دارد و کس ضلک آنان نیست، وقتی هم که بجزند مسلمانان بلز فرم»

«چه شوندشان و خندوان بدن آنها را می سوزاند» (۳) فردی که دافعه»

«دارد اما جاذبه ندارد، دشمن سازد اما دوست ساز نیستند، اینها نیز افراد ناقص هستند»

«و این دلیل بر اینست که فاقد خصائل مثبت انسانی هستند زیرا اگر از خصائل انسانی»

«اندازه مند بود و گروهن و لوده قلبی طرفدار و علاقه مند داشتند»

(ع) مردمی که هم جاذبه دارند هم دافعه. انسانهای با صمد که در راه عقیده و مسلک
 خود فعالیت میکنند و گرد جان را به سوی خود می کشند، در زلزله بی عزت و محسوب
 و مراد جایی ندارند و گرد جان را هم از خود دفع میکنند و می مانند هم دولت سازند و
 هم دشمن ساز، هم موافق پرور و هم مخالف پرور. اینها نیز چند نوعند، زیرا گاهی
 جاذبه و دافعه هر دو قوی است و گاهی هر دو ضعیف و گاهی با تفاوت.

«علی از مردانی است که هم جاذبه دارد و هم دافعه و جاذبه و دافعه او سخت نیرومند است»
 «شاید در تمام قرون و اعصار، جاذبه و دافعه ای به نیرومندی جاذبه و دافعه علی پیدا نکرده»
 «دولتانی دارد عجیب، تاریخی و فداکار، باگذشت، سوزان و پرخروشند، جان دادند»
 «در راهش با افتخار می رانند. از هر کس علیه سالیان بلکه قرون گذشته آقا این جاذبه همپایان»
 «پرتوی آفتاب در چشمها به سویی خوش خیره می سازد»

در تاریخ صرف نظر از همه عقایدی که ما داریم، و صرف نظر از تعصبی که داریم به این یا به آن، که نیاز
 بشر را به داشتن نمونه های اعلای مطلق و فائز که در روی زمین، انسان جامع آنها نمی تواند باشد و
 چنین شخصی باید باشد، آقا صفت، برآورده می کند.

علی، رب النوع انواع گوناگون عظمت ها، قدتها، زیانی ها و احساس های مطلق است، از
 آن گونه مطلقه ای که بشر همواره (غرضه دین) در پی رسیدن به داشته و هگز نبوده، و معتقد شده بود، که ممکن نیست
 در کماله یک انسان تحقق پیدا کند، و ناچار ساخته است. علی در همان حد مطلق، که هر کس
 در اساطیر، روح تشنه و محتاج انسان را از فداکاری اشباع می کرده و خدایان دیگر از نهایت رقت و محبت
 و لطافت روح، همه را در یک رب النوع جمع می کنند، علی نیازهای را که در طول تاریخ، انسانها را به خلق
 نمونه های خدای، و به ساختن الهه ها و رب النوع های فرضی تحکیم داده و در تاریخ امروز اشباع می کند.
 چنگیز، شریک در حفظ می کنیم و او را مانند یک رب النوع اساطیری می یابیم، که با خونریزی و بی باکی و نیرومندی
 شدید در حد مطلق بیکار می کند، بطوریکه نیاز انسان را به داشتن، و بزرگ یک احساس قدرت مطلق بشری،
 سیراب می کند. و در کوفه، در برابر یک ستم، چنان ضعیف و چنان لرزان، و چنان پریشان می شود،
 که رقیق ترین احساس یک عاقل را به صورت اساطیری نشان می دهد، و در مبارزه با دشمن چنان بی باکی و
 خشونت به خرج می دهد که مظهر شدت و خونریزی و بهرحی نسبت به دشمن در مبارزه است و در داخل از این نفرت،
 * که مظهر خشونت سمیه است و تمیزش [و از این صمیمی تر و از این پرگذشت تر پیدا نمی شود.

علیؑ با لاتر از آن است کہ با این مقالہ کوتاه توصیف شود، ادماکتا بی نیرکم آید
و لے بنا چار سخن کوتاه می کنیم و آرزو می نمایم:

== بتوانیم علیؑ را بشناسیم، آن طور کہ علی خدا را می شناخت: ==

منابع:

- جاذبه و دافعه علی: استاد شهید مرتضی مطهری
- کلمات قصار: ابوالقاسم حالت
- علی حقیقتاً کون است اسرار: دکتر علی شریعتی
- علی و غرض اندیش: دکتر محمد حسین آذر اهل سنت

* یہ نکتہ شیخ محمد عوامی سبب ناسا یا اس غیر انجان وارہ کا عکر کردہ۔

همانطور که میدانید در مورد سوختن فوق العاده بسیار نوشته شد و دانستند که بسیاری چه راهی را در اختیار دارند
فانومات سیدای که نوشته اند و فکر میکنم اگر جابر سحر را بر عین حقیر و حق بخندد باشد. باین حال نگارنده را در ذیل متذکر می شوم
شاید فرجی شد و غوغای حاصل گشت.

البته (لا اقل) بسیاری موجب ایجاب اخذ نفس در خانه و عدم خروج کرد در هر جا که با توجه به وضعیت مردم آنجا جاسوس می تواند
 اکنون من به شما می گویم که اگر شما را بگویند که در این راه و عوارض که باعث برسانند و جاهل بشوید و حسنه
 به زودی از عوارض هشتم خبری به شما خواهند شد.

باید بگویم که فرنگی صریح عامل است - در قوت آن خداوند با شکل دهد و آفرینانده و داننده فرنگی منور و مملو است از فرنگی استوار و فرنگی منور و عربی و پارس و انگریز و حبشی و آفریکایی و در هر طور که فرنگی منور است و نور فرنگی این جهان به بزرگ شکل ممکن است - چرا که فرنگی اسلام نور و عقل فرنگی استوار است و هر دو تفکر محمد و جمع تفکیر باطل و اهل ملت باطل و ملوک باطل اندر (بدعت افرازان) و تغییر شکل داده خود فرنگی توانسته اند آنرا با هم بیاورند و

[illegible]

با شیخ گوید بنمودن این خواجه در مقامی که خواهد شد و این بیان سخن است که بنمودی طالب فرزند جمید و دیو خرم گشت
خواجه را ملاصق خواند و از آنکه در آنجا که خواهد شد بنمودی سخن است که بنمودی طالب فرزند جمید و دیو خرم گشت
با حیثیت به حرکت آنجا که بنمودی سخن است که بنمودی طالب فرزند جمید و دیو خرم گشت
دیو است و بنمودی سخن است که بنمودی طالب فرزند جمید و دیو خرم گشت

که پیش می‌دیدم دوری من نهانی با که فرزندک تمام غریب که اکنون در حال بدگذر و افول است جاگیرش خفته
مجلس ما گردد پس بر عادت که بگذشت عده بی‌دلائل و کوشش جویانها با که مطلقاً فرزندک آئینه جاها را حین جواهرند نکرد
آگاهانیم که در انتخاب رجایان با خبر نگرفت پس احسان می‌کنم که مستورین به این امر خطی آگاه شده و حقان در تلاشی تا آنجا
نرسیده و حال امید واری است که اکثریت قریب به اتفاق مردم از مستورین در انجام این امر حمایت می‌کند و همچون تحول

آن جنسی با حداده که شاه بود در عهد دولت شاه باجه استعانت بود و گوشت که ۹۰ از مردم آن شهر خور را تحویل دادند عن شفا
به شفا این نوبه رای رحم که اگر غرضت شاقول بود و اندر او اجازت می شد و شفا لای که از طرف پیر جاد و عارضا آگاهان یا آگاهان به
در همه او را دارا اعمال می شود و از این بود و حیوانی نسبت به حیوانی را صاحب و واقفان و دنیا آگاهان می شود و به دلالت تمام غایب می نماید
فنا و از حداد که در طرف شده و عشق و علاقه در خانه می ماند و به اجازت می خورد و در میان به آن زن و آن نر که طاهر کسی می نماید و بکن این حداد

پادشاهش و کوشش فراوان از سیاست هر دو است حمایت خود و استیجاب هم از آنها را به آفرین گذشتند بخانه و چشمه عطار محمد خراسانی بود.

و کوشش فراوان از سیاست هر دو است حمایت خود و استیجاب هم از آنها را به آفرین گذشتند بخانه و چشمه عطار محمد خراسانی بود.

۱۱۵

Handwritten signature and date: 14/10

دولت اسلامیہ پاکستان

هو شروع: دربارہ زندگی چہ می دانید؟

بنام حمزه که آفریده حبیب و محبوب است. اولاد هستر بخشش و پرورش تمام مخلوقات بوده و هست.

او که خلفت امامان آن زمان موجود خوشنم و محقق سلامت و امنی را به عنوان خلیفه خود آن زمان و او را علاوه بر خراج

ب. روح جان بخشد از مستفاد آفرینش در محض تیرد آفرینست، و متصفانه این چهار باب را بر جرم

فاخران به زمانه به نام عاقبت در زمین جویگر کرد، ولیکن از آنجا که حشر در مع بود و بخشش به انقیاد راجع

برای خروج اواز (سین زدن) در نظر گرفت، مرد، به او فرمود: در زمین باش، اگر تو آتش خود را از آلودگی پاک نمای

امجاد خاتم داد دوباره به وسعت ابر دلگشته خود باز درم و الله به عترت او شفیق و مایه که سقوط خواهد کرد.

اذا نجا بورك قبرنا من اوتلق كركت ومانه در اين زمانه زنده رهاي اندام است - و سقوط

(از آن) جهنم نامیده شد، زندگي و اسطفا ان است به پنج راه به دست آورد، و دو چنگل از پنج لغزش موجب سقوط

اگر خواهد بود پس آیا به نظر شما در این موقعیت مناسب و توان خود را با آن شخص میسر می شود تا در گرم صحبت؟

این خوشگذرانها نیز می‌توانند بر این انجام دهند این است که اولاً به جود

دارد حاضر کرده و از تلاش بار رسیدن به مقصود باز دارد. ممکن است شما زندگی را با بیخوشی زندگی قبول نداشته باشید

اما در اینم که خداوند کریم حضرت آدم را به خاطر خضوع و تمسک نزد بود به زمین بخت نمود، یعنی زمین را خاکی نمود

اسم محبوب (نور) و موقت است.

اگر قرار بود محکوم زندگانی از قول خودم بنویسم، و گفتنی قضیه است به گرامی حاله‌ال از خوشتر که حشر

نار حشر ها و نوا نجف از آن نیز مفهومی زیبا دارد. ولی این تعبیر و داستان موردی و قطره آب را به خاطر می‌آورد.

پس به ترتیب باید زندگانی را از دید یک ناظر خارج مشاهده نمود و چون هیچکس زمانه را که در دنیا به پیش از زندگانی

بوده به یاد ندارد و زندگانی را از زاویه واقع‌نگریسته است، نمی‌توان به صورت قلمرو زندگانی را درک کرد و

توضیح داد و تفهیم کرد و می‌توان به آن (الغیبا) کرد و قرآن بوده که آن خود نیز نیاز به تفسیر داشته و هر

دانشمند و فاضل دانی و معارف و محقق مسلمانی تفسیر جداگانه برای قرآن نگاشته است. به عقیده این عده

تفسیر استدلال از قرآن هم باشد همراه است، و با براین اطلاعات شامل یک سر حد تصحیح است که

از باب احتیاط مورد اعتماد تر است. ولیکن این اطلاعات ناقص نمی‌تواند ذهن پرورنده انسان را راضی و

خشنود سازد. با این توضیح اطلاعات هم که چند لحظه پیش در اختیار شما می‌فردم تصحیح استدلال هم

است و اعتبار چندان ندارد، حالا ممکن است بپرسید باید چه کرد؟ از آنجا که عاقبت درک و فهم زندگانی

را داریم به همی است که باید به سر رجوع کنیم که بدان آگاه باشد و چه سر از خالق خود زندگانی برآید و دانسته است،

پس این خداست که از طریق واسطه همچون پیرایه، امام معصوم و همسر از حد قرآن با ما سخن می‌گوید.

و شاید بتوان تمام خوف زندگانی را در یک جمله مثلاً از نظام وفا کاشانی "خدا می‌مورد"

زندگی
معمولاً
است
هر کسی
اندازه
شخصیت
و شخصیت
روشنایی
از آن
که است

چیزی که به عنوان مقدمه ای در جهت ساختن یک سنت جدید لازم است، آگاهی و تلاش همه مردم باشد و ملی متاثران می بینیم بسیاری از خانواده های به اصطلاح دانشگاه رفته ها، هنگام نزدیک شدن به عید سبزه ۱۲ به عنوان خنایچه چهارشنبه سوری به فرزندان شان می دهند و توجیهی ندارند که این کار چه عواقب جبران ناپذیری می تواند برای خود آنها به دنبال داشته باشد. در شهرکی که مازندگی می کنیم هم از این افراد کم نیستند، و متاسفانه در روزهای پیش از عید امنیت شهرک سلب می شود. حال می خواهم کمی بانه صحبت کنم، باتوجهی که می خواهم آبش مردم ۱۲ سلب کرده و با پر تاب یک نارنجک عقده های درونی خود را پاک کنی، اشتباه می کنی، اسی بدبخت! ای بیچاره! ای که می خواهی خودت را با زدن نارنجک و روشن کردن آتش ارضا کنی، اگر می دانستی کاری که می کنی چقدر وحشتناک است هرگز چنین نمی کردی، پارسا، در شب چهارشنبه سوری در خیابان اصلی شهرک در جلوی چشم من دو پسر بچه نارنجک را به هوا پرت کردند و با کمال تافت به هر یک درخت بچه فرد آمد و روی سر او سقوط کرد، سوختگی و زخمی سوخته بود، از سرش خون جاری شده و صدایش از خون سیاه رنگی پوشانده شده بود، و روی اش که تکه تکه شده و سوخته و خودش هم اهنی بهیستان شده بود، و مجبور بود عید را در آنجا و بهوشی در بیمارستان بگذراند، البته اگر آسبی به مغزش نرسیده باشد، با عیام عید را بدر برش بسازد و تا آخر عمر هم آثار آن ۱۲ بر چهره خود تحمل کند.

اگر تو هم آن عید ۱۲ می دیدی هرگز به نگرانی کارها نمی افتادی، شاید آن دو پسر بچه قصد نداشتند که آینده او را تباه کنند و ملی به علت نا آگاهی و احمال کاری خود و خانواده شان آن دختر بچه محروم را روانه بیمارستان کردند. این فقط یکی از هزاران نمونه ای است که در ایران عزیز ما، در کشور اسلام ما اتفاق می افتد، کافیت به بخش حوادث یکی از روزنامه ها در این چند روز نگاه کنید، پر است از این وقایع تلخ، سال پیش در روزنامه ای خواندم که دو پسر جوان ۱۸ ساله هنگام ساختن نارنجک، جان به جان آفرین پاک تبلیع کردند، امید دارم نخواهی که عاقبت آنها ۱۲ داشته باشی. تو دانش آموز سال دهم دبستانی، سال دهم دبیرستان یک جامعه اسلامی، این چه کاری است که با خود و خواهران و برادران دینی خود می کنی، کمی فکری کن، به خود بیا، تا کمی می خواهی کودکان نگرانی! بگذرانند ای ابرایت بگیریم، از نظر شرع اسلام کاری که حکومت اسلام آنرا منع کند، انجامش حرام بوده و کفر منتهی دارد، اگر مصداقش، که ندی نمی باشی باید به حکم اسلام که همان حکم خداست، عمل نموده و نه تنها از ارتکاب این گونه اعمال خودداری کنی بلکه جلوی دوستان خود را هم بگیری و راهنمایی شان کنی. در شان عزیزان باید واقع را باشیم، خود را از هر دو باها و آرزوهای کودکان رها سازیم، شما آینده سازان جامعه ما هستید، باید عید خود را با وجود و سنه های مثل پیشینیان خود خواب نگیریم، این جامعه مال خود ما است، باید اگر مسلمانی هستیم ان شاء الله با هم واقع از حقوق یکدیگر دفاع کنیم، من بسیار کوچکتر و حقیرتر از آنم که بتوانم شما را نصیحت کنم، ولی با کلامی دوستانه از شما خواهش می کنم، بگذرید به راحت تر بگیریم از شما تنها می کنم از اینکه نه اعمال قبیح که شرعاً و عرفاً ناپسند می باشند خودداری کنید، باز هم تکرار می کنم، چون جای تکرار هم دارد، اگر مسلمانی نیستید لا اقل انسان باشید و اگر آن هم نیستید بدانید که حتی حیوانات هم از چنان خود دفاع می کنند، مثلاً بگویند که همه منجر من

خود به عید و چهارشنبه سوری شده و از بهار دور شدم. ولی بدانید وقتی که من نام بهار را می شنوم، بلا درنگ به یاد عید و ناهنجاری های چهارشنبه سوری می افتم و از جیتم سرازیر می شود. امید دارم شما هم اینگونه باشید.

چند نوعا پیش رفتن در مورد چگونگی نوشتن این نامه خدمت کردم، به نظر رسید که مانند اکثر دانش آموزان این سر بنویسم بر این شعر و ترنم و با استعاره ها و تشبیه ها آن که حمد و مدح خدایا و زیاده ها و عبادت خلق کند، ولی بعد از این که فکر کردم به این نتیجه رسیدم که باید حقایق را نوشت. مادر جهانی زندگی و کسب و کسب از ماضیات تلخ و شیرین است، پس چرا باید آن غم و اندوه و بی زنده اند تنگ خیالات و موهومات بنامه بنویسم. ما همه مداینیم و یک معلمان واقعی باید آید آید باشد، نه ریاقتی که با تزئینات روز گذر طبیعت الکر خوش باشد و از واقعیت فرار کند. به همین دلیل تصمیم گرفتم یک انسان واقعی بنویسم و چیزی جز حقیقت بر زبان نرانم. پس ابراست ابتدا نظر را در باره بهر بداند تا بعد بنویسم چه می شود! من بهر را در بر تمامها و بهرهای سرخ آن، در آمل و تخته های آن، در عیدها و هدایای زیبای آن و در کار و تفریح و نگرانی و خسته کننده آن هر بنیم، من بهر را در جنبه های بیخبر که با قیمت سرسام آورده در خوشگاری های تهران خرج می شود به بنیم، من بهر را در جنبه های آن کودک آفرین به بنیم که از فرط گر سنگ و سنگر پرستش به استخوانش جسیده است، من بهر را بهر یاقوت خاک گرفته خانه های بنیم که معلمان آن خانه نان آدمی ندارند، من بهر را در حق خون شهیدانی می بنیم که در عیدهای حق علیه باطل خون آلودی که چیز کرده، فدای آزادی، فدای چیزی که هم اکنون در دستان کاست، فدای چیزی که فقط دانش آموزان فلسطینی نبود آنرا حس می کنند. بیایید مگر بنیم

بیایید واقع گرا باشیم، بیایید از حقایق زندگی سر مرگ نگذریم و در آنرا عین بنویسم، اگر خود را در حقایق عظیم این جهان خلق کنید در عین امید یافت که سر شکوف و عجیب و درست و باغتر به نظر رسد.

گلدان از خیر بهر گذریم و گوی از عید که سر لوله و آغاز بهار است بنویسم. عید به نظر من یک سنت قدیمی و کهنه و بی محتوایی است که فقط به درد گوش و در آرایش می خورد و پس به درد اینکه لای جز دیوار گلدان و خوشتر کند، به درد اینکه چاله اش کند و در سطل زباله بیافانید. عید واقعی در تلاطم برق مکه ای است که دل سیمی را شارژ می کند، عید واقعی در دل قاری خرد سالی است که با صدای خود جهانی را به لرزه در می آورد، عید واقعی بخت نورد ناریکی است، عید واقعی دیدن زیبایی های طبیعت از دوبرین اسلام است. ولی هستند کسانی که عید را در هدای ترقه با و نارنجکهای می می بیند که نه تنها جز آثار مردم غایب نگری ندارند، بلکه خطر مواخ جبران ناپذیر احم در پی دارند.

از خود شما می پرسم عید چیست و کدام است؟ از دید اسلام عید کمک به مستضعفین است، عید دست کشیدن بر سر کودکان یتیم و در هدای است که به نان شب خود حق چند، عید شریک کردن دیگران در سوغه نعمت های فراوان خداست. حال اگر ما بنماییم این همه پوسیده که از دردوان خدشت برایمان مانده است احم کرده و رنگی نو به آن تعظیم باید آنرا به سوی هدیه های که اسلام تعیین کرده هدایت کنیم، همان هدیه های که منظر ایمان و کمال یک انسان واقعی هستند، هدیه های که دشمنان الهی می بینند. یکی از آنها حسین جشن نیوکاری است، بهار سنت عید بی وجود آوریم که بر پایه اسلام بوده و مظاهر تلخ و ناگوار آن سنت کهنه را پاک نماید، همانطور که می دانید

— حضور  مدیریت محترم حوزه علمیه قم جناب آقای حسین پورنهری (دام الله)

سلام عرضم

احتراماً به استحضار می‌رساند غرض از مزاحمت گفتگوئی است پیرامون مسائل مدرسه علمیه معصومیه در ادامه جلسه قبلی که خدمت حضرتعالی رسیدیم.

آنچه که به نظر قاصر ما رسیده و مشکلاتی که به نظر ما در این مدرسه مبارکه وجود دارد (مدرسه‌ای با چنین طبقه‌های خوب و ولایتی و آشنایی خرجهای کلانی که بخاطر آنها انجام می‌گیرد) مشکلاتی می‌باشد قابل حل و اگر این مشکلات حل گردد شاهد پایان یافتن مسائل موجود در مدرسه خواهیم بود. نکته در صورت عدم حل این مشکلات و برطرف نشدن آنها چه مدرسه اقدام به اخراج حتی تعداد بسیار از طلاب نماید باز شاهد چنین مسائلی خواهیم بود که بطور طبیعی هر از چند گاهی اوج گرفته و دوباره شروع خواهد شد. و سرکوب راه حل مناسبی نیست باید مشکلات برطرف گردد تا حذای نگردد تبدیل به یک معضل جدی و غیرقابل حل نگردد.

نمود

اما عمده مسائلی که ما و بسیاری از طلاب مدرسه به عنوان مشکلات اصلی مدرسه مطرح و تا کنون چندین بار با مدیریت و اعضاء ذی‌نفع مدرسه و اشخاص دیگر منجمله حضرتعالی در میان گذاشته شده و به دلایل نامعلوم علی‌رغم خواست و تأکید بعضی مسئولین هنوز هیچ اقدام عملی صورت نگرفته از قرار زیر می‌باشد:

- ۱- مدیر، معاونت اداری و مالی، معاونت آموزش و استاد ۳ کلاس در مدرسه یک نفر می‌باشد. و متبلاً نیز متشکر شدیم، دوستان ما در سال گذشته نیز خدمت حضرتعالی رسیدند و این مسئله مطرح شد، لکن عملاً این قضیه پیگیری نگردید. لازم به ذکر است که جناب آقای فاضل هر سال (در بین سال تحصیلی) مشرف به حج می‌گردند که سال گذشته علاوه بر ایشان معاونت پرورشی مدرسه (جای آقای حسینی) نیز مشرف گردیدند و مدرسه عملاً بدون مسئول باقی مانده بود، اگر برای حل این معضل و استفاده از نیروهای دیگر برای جایگزینی در این بخش بود چه کافی وجود ندارد پس ۱۱ میلیون تومان بودجه برای کار تزیینی مدرسه از

کجا فراهم می‌گردد؟ را اگر بحث بر سر این مسأله است که شخص مورد کفایت

برای این کار وجود ندارد از نظر عملایی آیا این حرف قابل قبول است؟
اردوی ولایت توسط دوستان مادر همین مدرسه برگزار گردید و شاهد عملکرد
آن در طول چند سال گذشته و مخصوصاً امسال بودید حق برگزاری، اداره
و تسهیم کار بین خود طلاب شامل حجم موفقیت آن بود چقدر می‌توان چنین ادعایی
کرد که نیروی برای این کارهاش که شمرده شد وجود ندارد؟

۲- مسأله آثای حائری؛ ایشان در مدرسه در حال دنبال نمودن یک خط تسبیح بوده
که از جمله می‌توان به سخنرانی نامبرده بر علیه بسیج مدرسه در مسجد مدرسه
را عنوان نمود؛ بسیاری از قوانین مغلی مدرسه توسط ایشان نقض شده است و
باعث دارد آمدن فشار بپشت از حد و «بدون دلیل» بر روی طلاب گردیده است
که از جمله آنها بسته شدن درب مدرسه در ساعت ۱۱ شب می‌باشد که به هیچ
عنوان پس از این ساعت به روی طبقه باز نمی‌گردد، قانونی که قبلاً در مدرسه
وجود داشته و ورود طبقه به مدرسه پس از این ساعت و گرفتن کارت شخص
بوده و هنگام دریافت کارت در روز بعد توسط طبقه، از او در مورد دریافتش
توضیح خواسته می‌شد که این کار دو مرتبه عمده داشت:

- ۱- مسئول مدرسه از احوال طبقه با خبر شده و می‌پرسید چرا دیر آمده؟
- ۲- طبقه شب بسته شده درب نمی‌ماند.

ما امسال پیش از ۲۰۰۰ طبقه بابت زیر ۱۸ سال در مدرسه داریم و بالاخره مشکل
پیش خواهد آمد و به دلایل مختلف احتمال دیر رسیدن انقلاب وجود دارد که
این یک طرف قضیه است و مشکل سوماً هنگام بیرون ماندن از مدرسه نیز
به آن اضافه می‌گردد. این قانون بر چه مبنایی وضع گردیده است؟
و آثای حائری تا در این مدرسه هستند به وجود آمدن چنین مشکلاتی امری
طبیعی و غیر قابل حلی می‌باشد چنانچه آثای فاضل بسیاری از این مسائل را از
ایشان قبول نموده‌اند و مسائل دیگر از جمله تعیین مسئول یکی از طبقات که
طره‌دار منتظری معنول می‌باشد یا شخص دیگری که به همین سمت منصوب شده

وقتی مدیریت مدرسه به‌طور از قوانین شورای مدیریت است چطور می‌توان انتظار داشت طلاب تمام قوانین را موبه مواجلا نموده و حتی ابراز نظر یا بحثیده هم نکنند؟
جواب نامه را چه کسی در مدرسه بخیر از مدیر و روش مدیریت او ایجاد نموده است و خود ما که الان خدمت شما رسیده‌ایم به‌خاطر همین استبداد رأی در حال اخراج هستیم. افرادی که از مدرسه اخراج می‌شوند چند گروه‌اند:

- ۱- عده‌ای حتماً باید اخراج شوند و مشکلات جدی دارند.
- ۲- عده‌ای نباید اخراج شوند چون هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای
بر اخراج آنها وجود ندارد.
- ۳- یک عده هم که باید حتماً اخراج می‌شدند لکن اخراج
نشده‌اند.

در مورد سقم اینگونه مطرح می‌شود که در صورت اخراج چنین افرادی کار به روزنامه‌ها و ... کشیده می‌شود و تضایای بعدی آن. آیا این دلیل قانع‌کننده‌ای است و تا چه موقع بخاطر این امر این اشخاص باید در مدرسه بمانند، آبروی مدرسه را ببرند و تشییع ایجاد کنند؟

- ۵- در مدرسه معصومیه اصل بر دروغگو بودن طلاب است، اصل مهم بودن طلاب است که اگر لازم بداند بفرماید تا جزئیات آن توضیح داده شود.
- در مدرسه معصومیه هنگام ورود به مدرسه از اشخاص مصاحبه به عمل می‌آید و حضرات عالی‌آگاه هستند که مصاحبه برای پی‌بردن به مسائل دوزخی شخص می‌باشد.
- مسئولین مدرسه افراد غیر طلبه‌ای را در مدرسه اسکان داده‌اند که پس از اینکه توسط طلاب شناسائی گردیدند کلاه برادر و تفوی از آب درز آمده‌اند و پس از اینکه مسئولین با اعتراض طلاب روبرو شده‌اند بدون انعکاس مطلب به مراجع ذی‌ربط از جمله شورای مدیریت و نیروی انتظامی مطلب را اینگونه توجیه کردند که این اشخاص روانی و دیوانه بودند و سوال این است که اولاً حجره مدرسه چرا باید در اختیار غیر طلبه‌ها قرار گیرد و برخی از طلاب باید در مقابل داشتن حجره ۲ ساعت از وقت مسند خود را برای مدرسه کار انجام بدهند و ثانیاً

اگر در مصاحبه روانی بودن و دیوانه بودن فردی مشخص نشود پس مصاحبه به چه دردی می خورد؟

□ در پایان نظرات ما به طور مشخص عبارتند از:

۱- رسیدگی به وضعیت مدرسه از لحاظ مدیریت و معاونین.

۲- رسیدگی به مسأله آتشی حائری.

۳- تغییر قوانین مدرسه که خلاف قوانین شورای مدیریت است و در صورت نیاز ریز آنها ارائه می گردد.

۴- اخراج افراد مشکل دار مدرسه از هر گروه و دسته.

۵- جلوگیری از اخراجهای سلیقه‌ای.

— اجرکم عندالله —